

پیش‌خوان

نظر و گذری بر اثر تاریخی – روایی «حماسه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴»

بر شی مغفول از تاریخ انقلاب

■ محمدرضا کائینی



رویداد تاریخی ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ در زمره آن دست از حوادث تاریخ انقلاب اسلامی است که کمتر درباره آن سخن رفته و ابعاد آن مورد روایت و تحلیل قرار گرفته است. شاید اثر تاریخی- روایی «حماسه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴» در زمره معدود پژوهش‌هایی باشد که در اینباره از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی منتشر شده است. جناب علی شیرخانی محقق این اثر در دیباچه درباره محتوی آن چنین آورده است: «انقلاب اسلامی ایران حرکتی اصیل و اسلامی بود که از نقطه خاصی آغاز شد و در نقطه معینی به پیروزی رسید و دارای حوادث مهم و سرنوشت‌سازی بود. یکی از فرازهای برجسته انقلاب محتوی آن چنین آورده است: «انقلاب اسلامی ایران حرکتی اصیل و اسلامی بود که از نقطه خاصی آغاز شد و در نقطه معینی به پیروزی رسید و دارای حوادث مهم و سرنوشت‌سازی بود. یکی از فرازهای برجسته انقلاب اسلامی ایران قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود. امام خمینی(ره) که حرکت خود را علیه رژیم سال‌ها قبل از این تاریخ آغاز کرده بود در ادامه مبارزه خویش علیه استبداد در عاشورای سال ۱۳۴۲ سخنرانی کوبنده که از این حرکت کوبنده امام(ره) ضریات مهلکی را تحمل کرده بود، در شب دوازدهم محرم با فرستادن کماندو از لشکر گارد اقدام به دستگیری و زندانی کردن امام در سلول انفرادی یادگان عشرت‌آباد تهران کرد. دستگیری پیشوای بزرگ نهضت به خیابان‌ها ریختند و مبارزه قاطع و خونینی را علیه رژیم شاه آغاز کردند و چنین بود که نهضت عظیم ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ شکل گرفت. از آن پس هر سال به شیوه‌های گوناگون توسط مؤمنان و طلاب برای این قیام مراسم باشکوهی برگزار می‌شد. این مراسم در سال ۱۳۵۴ جلوه خاصی داشت، لذا یکی از فرازهای برجسته تاریخ انقلاب اسلامی و حلقه مفقوده بین قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ حرکت ۱۷ خرداد طلاب مدرسه فیضیه قم در گرامیداشت قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ است. مرکز اسناد انقلاب



م.دهه ۶۰، دانشگاه فیهضیه قم

اسلامی در راستای شناختن و شناساندن اهداف، دستاوردها و پیامدهای خونین انقلاب اسلامی می‌دست بر آن دارد که وقایع را-که یا شناخته نشده یا سستی شناسانده شده‌اند- بررسی و پژوهش کند و خاطرات آن دسته از افرادی را که نقش کلیدی و محوری در وقایع ورخداها داشته یا شاهدان منحصr به‌فرد ماجرا بوده‌اند، جمع‌آوری و تدوین و با عنوان خاطرات انقلاب اسلامی چاپ کند و در اختیار پژوهشگران و نسل‌های آینده انقلاب اسلامی قرار دهد.»

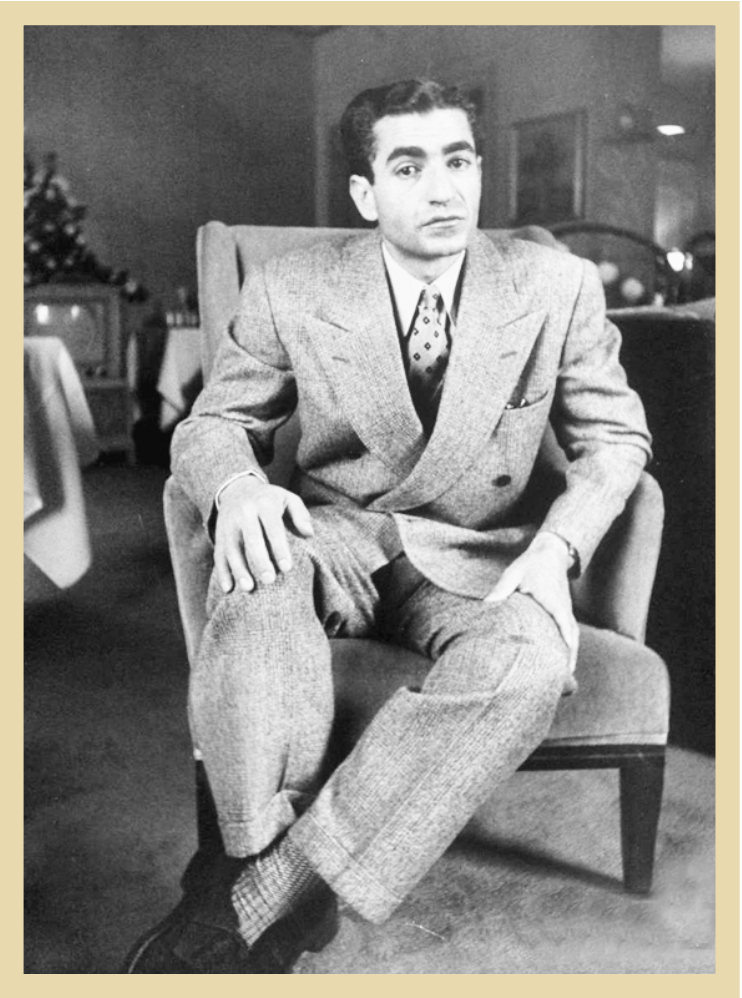
نویسنده در ادامه چالش‌های گردآوری این مجموعه را اینگونه روایت کرده است: «یکی از وقایع ناشناخته انقلاب اسلامی حرکت ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۴ طلاب مدرسه فیضیه قم است. از آنجا که از این واقعه حدود ۴۳ سال می‌گذرد، دستیابی به شاهدان و فعالان آن حرکت به سهولت امکانپذیر نبود.لذا ابتدا با سعی و تفحص از راه‌های گوناگون نشانی تعدادی از آقایان به دست آمد و از آنان برای مصاحبه دعوت شد. آنچه هم اینک به عنوان: حماسه ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۴ فیضیه پیاده و بازنویسی شده مصاحبه حضوری با شاهدان و دستگیرشدگان حرکت ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۴ است که توسط مرکز اسناد انقلاب اسلامی قم انجام شده است. برای بازنویسی خاطرات به مواردی چند توجه شده است: ۱- چون مصاحبه‌شوندگان با سه ویژگی خاطرات خود را بیان کردند:

ف- مشاهدات عینی

ب- شنیدنی‌های خود این واقعه

ج- تحلیل وقایع

بنابر این در بازنویسی سعی شده است تمام موارد سه‌گانه فوق لحاظ شود و خوانندگان از آن سه ویژگی استفاده مطلوب را ببرند. ۲- با توجه به اینکه مصاحبه‌شوندگان به‌طور مشروح خاطرات خود را از واقعه ۱۷ خرداد سال ۱۳۵۴ توضیح داده‌اند، در بازنویسی سعی شده است از نگارش مطالب تکراری پرهیز شود، جز در مواردی که از تکرار گریزی نبوده است. ۳- عدای از مصاحبه‌شوندگان به علت گذشت زمان برخی وقایع را فراموش کرده‌اند. برای حفظ اصالت خاطره تغییر در بازنویسی آنها صورت داده نشده است. ۴- در بازنویسی مصاحبه‌ها در حد امکان تلاش شده است حالت محاوره‌ای گفتار خاطرات از بین نرود. ۵- مصاحبه‌ها همراه با پرسش‌هایی بوده‌اند که هنگام بازنویسی برای پیوستگی مطالب حذف شده‌اند. ۶- ترتیب درج خاطرات افراد بر اساس حروف الفبایی نام خانوادگی است و هیچ‌گونه تقدم و تأخری به خاطر مقام و منزلت اجتماعی آنها لحاظ نشده است.»



محمد رضا پهلوی در حال انجام یک مصاحبه مطبوعاتی در دهه ۳۰

اِورِ یا نا فالَاجِسی در توصیفی دقیق از **شاه می گوید**: «توصیف شاه دشوار است. شاه هم مثل بو تو شخصیتی است که تضادهای عجیب اخلاقی اش موجب ایجاد یک معما می شود… همچون یک سلطان مطلق و یک دیکتاتوری بر رحم حکمفرمایی می کند و بعد هم چنان با ملت حرف می زند که گویی به او معتقدند و دوستش دارند. اعلیحضرت همچنین نقطه نظر های شگفت آوری دارد. معتقد است روح داربوش کبیر در او حلول کرده و خداوند او را به این دنیا فرستاده است تا شاهنشاهی از دست رفته کوروش را از نوزنده کند.»

نظری بر ضعف «قدرت تشویقی» و «قدرت اقتاعی» در دوران حکومت پهلوی دوم

روح داریوش کبیر در من حلول کرده است!

به ناکزیر پیچیده کرد، زیرا در گذشته سلاطین می توانستند پایه‌های قدرت خود را از کنترل درآمدهای مملکت یا از راه جمع کردن ثروت‌های عظیم شخصی با پول مستحکم کنند و در اغلب موارد این دو شق از هم قابل تفکیک نبود، زیرا میان ثروت شخص شاه و دارای مملکت تمایز عملی کمی وجود داشت. علاوه بر این شاه مجبور بود این تمایز را بپذیرد، زیرا خود را صاحب مملکت می دانست. با این حال به علت ایجاب زمانه تمایز دارای مملکت و ثروت شخص شاه هر چند روی کاغذ بود، اما روشن‌تر شد. بودجه سازمان‌یافته شد و از این رو اعتبار خاصی برای فرماندهی عالی کشور تخصیص داده شد. با وجود این توسعه اقتصادی در نتیجه در آمد روزافزون بود، قدرت مستقیم پادشاه را از بوده‌شاه به‌دوجه مملکتی منتقل و تحمیل کرد و بودجه مملکتی حتی بدون کمترین احساس شرمی صرف تقویت مالی و پول‌هایی که شاه باید خرچش را از جیب خود می‌داد. این شد.»
ایهام میان دارای مملکت و جیب شاه بیش از همه در شرکت ملی نفت ایران که ریاست آن به عهده منوچهر اقبال - که از عناصر کاملاً وفادار به شاه بود- روشن می‌شد. این شرکت که مهم‌ترین سازمان اقتصادی کشور بود، مستقیماً به شاه سابق وابسته بود. بودجه جزئیاتش مورد بحث قرار نمی‌گرفت. به باور افراد مطلع این شرکت منبع آن شرکت با مقدار درآمد ارزی که طبق تراز بانک مرکزی ارائه می‌شد گیج می‌شدند.»

افزایش درآمدهای نفتی شاه را قادر می ساخت نوعی مشروعیت کار کردی به رژیم خود ببخشد. آنچه او قادر بود به مردم عرضه کند روایتی مادی از آینده آنها بود. وی غالباً قادر نبود در باره آینده‌ای که وعده‌اش را می‌داد چیزی بیشتر از خوشبختی مالی ارائه کند. او نمی‌توانست آینده‌ای را تصور کند که شامل افزایش چینی یا عاطفی با تکامل فکری و هنری باشد. رؤیای او برای ایران شامل هماهنگی یا تساو اجتماعی و عدالت یا آزادی نبود. شاید به این جنبه از مسائل نیز اشاره می‌کرد، اما این اشاره فقط در حدی بود که جنبه‌های مزبور در خدمت پیشرفت اقتصادی قرار می‌گرفت. به نظر می‌رسید برای شاه همه چیز به مبنای مادی آن تقلیل یافته بود و از این

می‌شدند، از بسیاری جهات بی‌رحم‌تر، جاه‌طلب‌تر و فاسدتر از مستبدان قدیمی بودند که سال‌های متمادی از شاه حمایت سیاسی کرده بودند. تحصیلات حرفه‌ای جدید آنها نوعی گستاخی ناشی از تحصیلات نوین به آنها می‌داد. افرادی که در غرب تحصیلکرده بودند بی‌رحم‌ترین اعضای سلاواک، جاه‌طلب‌ترین بوروکرات‌ها و وزرا و حریص‌ترین تجار را تشکیل می‌دادند. شاه به منظور تثبیت سیاست همکاری و رشوه‌خواری بوروکراسی خود را به شکلی بزرگ کرد که تعداد بیشتری از مخالفان وی در شمار نخبیگان سیاسی او در آیند. برای مثال در سال ۱۳۳۹/۱۹۶۰ تعداد وزرا از ۱۲ نفر به ۲۲ نفر افزایش یافت.^(۱)

با وجود سیاست جلب همکاری در اواخر دهه ۶۰ میلادی نقایص جدی در این استراتژی مشاهده شد. تعداد قابل توجهی از اعضای طبقه متوسط از همکاری با سیستم امتناع می‌ورزیدند و رویه رشوه‌خواری سیاسی سیستم را مسخره می‌کردند، لیکن ناراضیاتی آنها به وسیله پلیس مخفی فعال کشور سرکوب می‌شد. همچنین در حالی که تعداد اعضای این طبقه حقوق بگیر به سر حد انفجار رسید، جذب تمامی اعضا به سیستم حاکم ناممکن بود. «مجموعه این عوامل منجر به تشکیل سیستمی شد که در دهه ۷۰ میلادی، ۵۰ ششمنی از نظر مالی کاملاً قدرتمند بود و با شدت هر چه بیشتر به سرکوبی نخبیگان ناراضی می‌پرداخت.

■ قدرت اقتاعی در دوران پهلوی دوم
«از روزی که شاه شدم و مردم اتومبیل را پنج کیلومتری دست حرکت دادند چیزی عوض نشده است، بله، از کاخی که در آن زندگی می‌کردم تا مجلس، محلی که باید در آنجا سئوگند وفاداری به قانون اساسی می‌خوردم پنج کیلومتر فاصله بود و من در آن اتومبیل بودم. مردم در فاصله چند متری کاخ اتومبیل را روی دست بلند کردند و پننج کیلومتر راه بردند.»^(۱)
این تصویری است که محمدرضا پهلوی از ارتباط خویش با پدنه اجتماعی داشت و چنین مالتخوالبی تقریباً تا پایان سلطنت نیز او را رها نساخت!

قدرت اقتاعی از لحاظ کارکرد تا حدی شبیه سِرکوب ایدئولوژیک است، لیکن این شباهت بیشتر صورتی است و از نظر ماهوی این دو با هم فرستگ‌ها فاصله دارند. در این نوع قدرت بر عکس سرکوب ایدئولوژیک مردم باید مبانی مشروعیت رژیم را از اعماق وجود قبول داشته باشند. این مشروعیت را می‌تواند بر خاسته از سنن و آداب و رسوم جا افتاده و آیین‌های مذهبی و اعتقادی مردم باشد یا کارکردها و عملکردهای مثبت حکومت را شامل شود. رژیم شاه در هر دو زمینه در این خصوص ناموفق بود.

به سیستم شاه می‌پیوستند ارائه می‌داد. این تکنوکراسی جدید به دقت از سطوح بالا دستچین شده بود و ساواک و خود شاه هر دو بر آن نظارت داشتند. معیار اصلی برای عضویت در حزب وفاداری کامل به شخص شاه و فرمانبراری از سیستم حکومت وی بود. اکثریت قریب به اتفاق فعالان سیاسی بلند پایه حزب را افرادی تشکیل می‌دادند که با پلیس مخفی ارتباط و جاه‌طلبی‌های فردی ارزشمندی داشتند.^(۲)

طریقه دیگر استفاده از عایدات نفتی در جهت تحکیم سلطه رژیم به خدمت در آوردن مخالفان رژیم و جذب آنها در سطوح بالای مدیریتی کشور بود. به نظر احسان نراقی، از افراد وابسته به حکومت پهلوی و جامعه‌شناس ایرانی به عنوان مثال ساواک محصول اتحاد غیر منظره توده‌ای‌های هوادار شوروی و رژیم‌های با بود که اولی‌ها هر نمود ایدئولوژیکی و دومی‌ها پشتیبانی لجستیکی آن را فراهم می‌کردند. ایراد خطابه مبارزه بر ضد خائنان، افراط در غربگرایی، امضای اجباری متنفرنامه برای زندانیان، ابراز شمیمت در تلویزیون و چند سال بعد تأسیس حزب واحد رستاخیز و آن همه روش‌های گرت‌برداری شده از شیوه رژیم‌های سوسیالیستی توده‌ای‌های برگشته توصیه کرده بودند. وقتی مأموریت مشاور بودنشان به پایان می‌رسید، رژیم آنها را با گماردن در پست‌های مهم اداری پاداش می‌داد.^(۳)
مثلا محمود جعفریان، مدیر رادیو و تلویزیون در سال‌های دهه ۵۰ عمری را به عنوان توده‌ای در زندان گذرانده بود. فرمانده پلیس و سرانجام از مقامات کلیدی رژیم شد. وقتی در سال ۱۳۶۲ دولت جمهوری اسلامی توده‌ای‌ها را بازداشت کرد، معلوم شد رهبران سطح بالای حزب مثل میزانی، نفر دوم در رده رهبری از ابتدای دهه ۴۰ ساواک همکاری می‌کردند.^(۴)
طبقه روشنفکر تحصیلکرده که وارد سیستم



محمد رضا پهلوی در حال انجام یک مصاحبه مطبوعاتی در دهه ۳۰

روزنامه جوان ایشماره ۵۶۳۱

در ایجاد مبانی مشروعیت جدید برای رژیم خود داشت‌بزیرا حتی در گفتارهای مذهبی پخش شده از رادیو نیز از شاه سخنی به میان نمی‌آمد.^(۵)

یکی از اقدامات شاه برای کسب مشروعیت، به‌ویژه پس از افزایش بهیاس نفت القای رؤیای تمدن بزرگ به مردم و کسب مقبولیت مردمی بوده‌ولی در این زمینه نیز سیاست‌های رژیم با واقعیت فرستگ‌ها فاصله داشت. به عنوان مثال زمانی که شاه در مصاحبه‌هایش با خبرنگاران خارجی اقدامات خود را از تمامی کشورهای دیگر با ارزش‌تر اعلام کرد و برای ایران سال ۱۹۸۴/۱۳۶۳، رؤیای اتومبیل‌های الکتریکی به‌جای اتومبیل‌های بنزینی و حداقل هفته‌ای دو یا سه روز تعطیلی و صنایع خودکار را می‌دید و اعلام می‌کرد که سطح زندگی در ایران طی ۲۰ سال آینده از همه کشورهای جهان بالاتر خواهد رفت، در همان حال اسدالله علم وزیر مقتدر دربار و نزدیک‌ترین فرد به وی با مشاهده وضع نگران مردم در جنوب شهر تهران و مقایسه آن با بلندبرواری‌های شاه در ایجاد تمدن بزرگ می‌گوید:

«هیچ تغییر و تحولی عطش پیشرفت او (شاه) را سیراب نمی‌کند، اما هیچ مقدار خوش‌بینی زندگی را در این خیابان‌ها تغییر نمی‌دهد. در روسیه هم مردم فقیر و عیوسند، چون حکومت آزادی را از آنان سلب کرده است، اما دست‌کم نوعی تسوای اجتماعی و تا حدودی پهرووری از منابع ملی را به چشم می‌بینند.»^(۶)

شاه خواهان حمایت مردم و مشارکت مؤثر آنها در برنامه‌های سیاسی خود بود، در حالی که برای مشارکت آنها در حکومت و محترم شمردن آرا و عقاید آنها آماده‌گی نداشت. او به‌قدری از تحقق بخشیدن به برنامه‌های مورد نظرش شتاب‌زده عمل می‌کرد که نمی‌توانست تأخیرهای ناشی از بحث عمومی و اظهارنظر مردم و نمایندگان آنها را در باره این برنامه‌ها تحمل کند.^(۷)
به‌علاوه تبلیغات شاه در مورد محبوبیت مردمی خود بسیار گزافه بود. ماشین تبلیغاتی خودش به نظر با‌رسوس‌نظر آنچه اورول، نویسنده کتاب‌های ۱۹۸۴ و قلعه حیوانات، در آثار خود توصیف کرده است بر افسانه پیوند ناگسستگی شاه و ملت تأکید می‌کرد و می‌کوشید واقعیت ایدئولوژی شاهنشاهی خود را از مردم پرده‌پوشی کند. تلویزیون در این تبلیغات نقش مؤثری را ایفا می‌کرد.^(۸)

اقدام دیگر رژیم جلب مشروعیت ایجاد شاهنشاهی آری داد و تقویم هجری رسمی شده بود- به این ایدئولوژی ابراز تردید کرد و گفت در همه جای دنیا حکومت‌های سلطنتی از هر نوش، به خصوص از نسیع موروثی‌اش در حال افول است. به عبارت دیگر حکومت پادشاهان با عقل و منطق جور در نمی‌آید.^(۹)
با وجودی که شاه در مصاحبه‌هایش برای کسب مشروعیت و محبوبیت مردمی خود را فردی مذهبی معرفی می‌کرد، اما اقداماتش در زمینه تبلیغ ایدئولوژی شاهنشاهی برای رژیم و تلاشش برای مقابله با روحانیون مخالف منجر به اشتباهات فاحشی از سوی او شد که بارزترین وجه آن تغییر مبانی تاریخ بود، لذا برای تأکید نقش سلطنت در ایران و به‌خصوص سهم پهلوی‌ها مجلس وفادار

و مطیع در مارس سال ۱۳۵۵/۱۹۷۶ به تقویم شاهنشاهی آری داد و تقویم هجری رسمی شده بود- به نفع تقویمی که مبنی بر تاج‌گذاری کوروش در ۲۵۲۵ سال قبل بود کنار گذاشت. کیهان در این باره نوشت: «مجلس مناسبت اندست که تقویم ایران به این عصر همبستگی و ذاتی تاریخ ایران متکی باشد. این تصمیم در عین حال ادای احترامی به سلسله پهلوی، به‌ویژه به دیگرسلسله‌های ایرانی است.»^(۱۰)
تغییر مبانی تاریخ بارزترین نشانه عظمت‌طلبی شاه و نیز نشانه اغتشاش نمایان‌تری از شاه و عظمت‌طلبی وی از طریق خفیف کردن اسلام بود.^(۱۱)

شاه و رژیم او دست‌کم این اندیشه را تقویت کردند که اصول ملی‌گرای ایرانی و سلطنت چسنان در هم آمیخته‌اند- که از یکدیگر غیر قابل تفکیک هستند یا آنکه اولی بدون دومی غیر قابل درک است. مسلماً آنچه در این آمیختگی آشکارا حضور نداشت اسلام بود.^(۱۲)
وی در مراسم رسمی پنجاهمین سالگرد بنیانگذاری سلسله پهلوی اسلام را از زندگی رسمی و عمومی مردم ایران کنار گذاشت و اعلام کرد سلسله پهلوی به چیزی جز ایران عشق نمی‌ورزد و برای چیزی جز حرمت ایرانیان مصت ندارد و وظیفه‌ای جز خدمت به کشور و طلب خود نمی‌شناسد و از اسلام هیچ سخنی به میان نیامد.^(۱۳)
حال آنکه وابستگی رژیم به غرب کاملاً مشهود بود. شاه خود از آغاز دهه ۵۰ متوجه این نکته شد که عدم توفیق وی در قدرت اقتاعی، کسب مشروعیت و مقبولیت مردمی همراه با افزایش وجه سرکوب که رابطه معکوسی با قدرت اقتاعی دارد برای شخص شاه و نظام پهلوی بحران‌های شدیدی را در پی خواهد داشت. لذا حتی در مراسم زره که با سلاح‌های بی‌فشتنگ صورت می‌گرفت نیز جلپه‌شد گلوله می‌پوشید و اینگونه خود را از مردمی که بر آنان حکم می‌راند، محفوظ می‌دانست. آری، رویکرد به اصطلاح اقتاعی او کاملاً شکست خورده بود!

*** بی‌نوشت‌ها در سرویس تاریخ «جوان» موجود است.**